

اقتصاد نهادگرای اصیل

تأملی در اندیشه‌های کامنز و رویکرد مبادلاتی او

محمود مشهدی احمد | mashhadiahmad@hotmail.com

دکترای اقتصاد از دانشگاه تهران - نویسنده مسئول

محمود متوسلی | motavaselim@yahoo.com

استاد اقتصاد دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۲۴ | پذیرش: ۱۳۹۰/۰۳/۲۲

چکیده: حدود صد سال پیش والتون همیلتون در اقدامی تاریخی سعی کرد رویکرد بدیلی را با عنوان اقتصاد نهادگرا به علم اقتصاد معرفی کند. او سعی داشت نشان دهد که اقتصاد نهادگرا یک پارادایم علمی گسترده و فراگیر است و می‌تواند علم اقتصاد را متحد سازد. واقعیت آن است که، این مکتب به خوبی توانست به کمک بنیانگذاران و شارحین خود برای چند دهه بر دانشگاه‌های معتبر دنیا حکمرانی کند. کامنز یکی از بنیانگذاران اقتصاد نهادگراست که موفق به تربیت اقتصاددانان بزرگی شده است و برای سال‌های متمادی اندیشه‌های نهادی او بر یکی از معتبرترین دانشگاه‌های آن زمان، یعنی دانشگاه ویسکانسین، حاکم بود. نکته‌ای که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود این است که رویکرد تحلیلی کامنز به مسائل و موضوعات اقتصادی چه بوده است؟ نگاه نهادی او چه تفاوتی را در تحلیل‌های اقتصادی موجب شد؟ اساساً، او چه چیز اقتصاد مرسوم را همچون ویلن و میچل ناکافی می‌دانست که سعی کرد مکتبی به نام اقتصاد نهادگرا را بنا کند؟ او چه تفاوت‌هایی در تحلیل‌های اقتصادی به وجود آورد و بر چه موضوع‌هایی تاکید داشت؟ به‌طور مشخص، تاکید او بر مفهوم مبادله، چه تحولی در بنیان‌های علم اقتصاد به وجود آورد؟ در این مقاله با نگاهی خاص و متفاوت و بر اساس روش تحلیل متنی به این موضوع‌ها پرداخته می‌شود. همچنین این موضوع که کامنز با بینش منحصر به فرد خود نسبت به مفهوم نهاد توانست ضمن تغییر واحد تحلیل اقتصاد، رویکرد جدیدی را که می‌توان از آن با عنوان رویکرد مبادلاتی یاد کرد، برای این حوزه از معرفت بشری به ارمغان آورد، مورد اشاره قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: نهادگرایی، نهاد، مبادله، کنش جمعی، تشکل‌های دایر، کامنز

آن کاری که من می‌توانم با کار و مطالعه شدید ظرف مدت ۵۰ سال انجام دهم، یک نابغه، مشروط بر آن‌که زیاد کار کند، می‌تواند ظرف چند سال انجام دهد. نابغه می‌تواند زیر و روی موضوع را بفهمد، بدون آن‌که مجبور به کندوکاو باشد، اما من باید دائماً کندوکاو کنم. ... زندگی برای من دیگر چیزی بیشتر از ادامه یک وجود فیزیکی نیست. من به ادامه آن چندان اهمیتی نمی‌دهم. تنها دغدغه من ادامه زندگی تا جایی است که شاهد چاپ و انتشار دو کتابی باشم که حاصل ۵۰ سال تلاشم بوده است (کامنز، خودم^۱، ۱۹۳۴، نقل از هاجسون، ۲۰۰۴).

مقدمه

اقتصاد نهادگرا از مکاتب بسیار مؤثر در حوزه علم اقتصاد است، به طوری که شاید بتوان گفت این مکتب، یگانه مکتبی است که توان هم‌وردی را با مکتب مرسوم داشته و در دوره‌ای از زمان، گوی سبقت را از این مکتب ربوده است. در سال‌های اخیر نیز با فرض همگرایی بیشتر نهادگرایی جدید با نهادگرایی اصیل (قدیم)، احتمال دارد که مجدداً نهادگرایی به پارادایم غالب در علم اقتصاد تبدیل شود. همین احتمال، ضرورت بازبینی و تفکر را درباره اندیشه‌های نهادگرایان اولیه و بنیان‌گذاران آن مطرح می‌کند. در واقع، شناخت هیچ مکتبی بدون شناخت آراء و اندیشه‌های بنیان‌گذاران آن و کسانی که از آن‌ها تحت عنوان بنیان‌گذاران آن مکتب یاد می‌شود ممکن نیست. این موضوع در مورد نهادگرایی، تا حدودی دشوارتر از سایر مکاتب است. اول، به دلیل اینکه زبان بنیان‌گذاران آن، سنگین و غامض است. دوم اینکه، آمیختگی مستمر بین مباحث فلسفی و روش‌شناختی با نظریه‌های آنها وجود دارد. سوم اینکه، مفاهیم و بینش‌های جدیدی به علم اقتصاد معرفی شده است. چهارم اینکه، اندیشه‌های آن‌ها با سایر حوزه‌های معرفتی مانند زیست‌شناسی، روان‌شناسی، حقوق، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و سایر رشته‌های علمی، پیوند عمیقی یافته است. موضوع‌های مذکور، درک نهادگرایی را دشوار می‌کنند. بنابراین، نیاز است که اندیشه‌های محوری نهادگرایان شناسایی شود و با شرح و تفصیل آنها، زمینه برای فهم بهتر موضوع فراهم گردد.

در پژوهش حاضر، تلاش شده است اندیشه‌های بنیانی نهادگرایان شناسایی شود و تصویر نسبتاً فهم‌پذیری از برخی جنبه‌های فکری یکی از بنیان‌گذاران اقتصاد نهادگرا ارائه گردد. بی‌شک، تمرکز بر همه ابعاد فکری کامنز، مستلزم تألیف کتب و مقاله‌های فراوانی است، زیرا گستره فکری کامنز بسیار وسیع است و بنیادی‌ترین لایه‌های علم اقتصاد (بنیان‌های فلسفی و نظری) تا عملی‌ترین مسائل را شامل می‌شود. برای مثال، وی تحولات بسیاری در بنیان‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علم اقتصاد به وجود آورده است، تغییرات بی‌سابقه‌ای در تمرکز تحلیل‌های اقتصادی (از کالا به سمت مبادله) ایجاد

کرده است؛ ید طولایی در مباحث نیروی کار و جنبش‌های کارگری داشته است؛ زیباترین تحلیل‌ها را از بنیان‌های قانونی سرمایه‌داری و تکامل این نظام بیان کرده است؛ همچنین با توجه به تماس دائم و مستمر با دادگاه‌ها، دیوان عالی و فرایندهای قانون‌گذاری آمریکا و روحیه عملگرایانه خود، اصول و مفاهیم جدیدی را مطرح کرد و مبانی گسترده‌ای برای دیدگاه واقع‌گرایانه‌تر و مبسوط‌تر به اقتصاد سیاسی فراهم کرد. بدین ترتیب، وی توانست شاگردانی را برای محفل‌های علمی و عملی زمان خود پرورش دهد که مجریان اصلی تصمیم‌های اقتصادی دولت در دوران دشواری اجتماعی - اقتصادی بوده‌اند (برای مثال، می‌توان تأثیر بی‌بدیل شاگردان وی در وقایع نیودیل را بیان کرد). بدیهی است که بحث مبسوط درباره هر یک از ابعاد مذکور، مستلزم تألیف مقالات و کتب بسیاری است. از این رو، در مقاله حاضر، صرفاً درباره برخی از جنبه‌های مهم تفکر کامنز بحث می‌گردد و بحث درباره سایر مسائل بر عهده پژوهش‌های دیگر گذاشته می‌شود. البته، با عنایت به ماهیت نهادی مباحث کامنز، ظاهراً ضرورت دارد قبل از هر چیز، اقتصاد نهادگرا و مفهوم نهاد به طور مختصر مرور شود. از این رو، بحث با بیان تحلیلی از چگونگی شکل‌گیری اقتصاد نهادگرا و مفهوم نهاد آغاز می‌شود.

شکل‌گیری اقتصاد نهادگرا و مفهوم نهاد

جرقه شکل‌گیری اقتصاد نهادگرا در سال ۱۸۹۸ و در یکی از مقالات آتشین ویلن زده شد. در حقیقت، ویلن در این مقاله اقتصاددانان را به مبارزه طلبید و آن‌ها را به عقب ماندن از قافله علوم تکاملی و نادیده گرفتن نهادها محکوم کرد. در این مقاله ویلن با همان زبان تلخ و گزنده خاص خود^۱ به صراحت بیان کرد که "اقتصاد به شکل مایوس‌کننده‌ای عقب‌تر از زمان خود می‌باشد و قادر نیست موضوع مورد مطالعه خود را به شکلی که درخور علوم مدرن است پیش ببرد... اقتصاد یک علم تکاملی نیست؛ و اقتصاددانان نگاهی رشک‌آمیز به علوم تکاملی دارند و احساس می‌کنند که رقابتشان با رقبایی که بر پیشانی‌بندشان افسانه «به روز بودن» نقش بسته است، بی‌نتیجه می‌باشد" (ویلن، ۱۸۹۸، ص ۳۷۳-۳۷۵). بی‌تردید، نهادگرایی با انتشار این مقاله آغاز شد. در واقع، در مقاله یادشده اولین اعتراض‌های اساسی و نهادگرایانه در برابر جریان اصلی^۲ مطرح شد و بدین ترتیب، زیربنای اقتصاد مرسوم متزلزل گردید. در این دوران، سایر اندیشمندان اقتصادی نیز اعتراض‌های خود را به تفکر

۱. همیشه مبارزه با سنت و آنچه که مرسوم است پرهزینه می‌باشد، و البته ویلن نیز هزینه این جنگ را پرداخت. تا جایی که آلبرت اینشتین، یکی از بزرگترین نوابغ بشری، در این باره می‌گوید: «اقتصاددان آمریکایی «تورستین ویلن» یکی از برجسته‌ترین نویسندگان سیاسی [اقتصادی] نه تنها در آمریکا بلکه در تمام دنیا می‌باشد... اما جای بسیار تأسف است که این مرد بزرگ در کشور خود آن چنان که باید و شاید مورد احترام واقع نشده است» (نقل از دیوید سکلر، ۱۹۷۵).

2. Mainstream

مرسوم مطرح کردند.

دلیل این اعتراض‌ها به جریان اصلی علم اقتصاد، این بود که جریان مذکور سعی می‌کرد با توسل به اصول متعارف علوم طبیعی، نظریات تعادلی خود را فرمول‌بندی کند. اقتصاددانان نئوکلاسیک با الگو گرفتن از بحث‌های مربوط به حرکت سیارات فرض می‌کردند که کنش‌های خودجوش طرفین مستقل حاضر در مبادلات بازار، نظمی کلان را پدید می‌آورد. نظمی که هر نوع دخالت برنامه‌ریزی شده، فقط به تخریب آن منجر می‌شود. اعتقاد به این نظم ازلی، بر یک فرض رفتاری متکی بود که از نظر اقتصاددانان نئوکلاسیک، جهان شمول است. این فرض تحت لوای انسان اقتصادی حداکثرکننده درآمد یا حداقل‌کننده هزینه، تشخیص یافته است. اقتصاد مرسوم با الگو گرفتن از نیروی جاذبه، این اصل رفتاری را "قانون لایتغیر حرکت اقتصادی" بیان کرد (لاو، ۱۹۸۰: ۲۵۱).

اقتصاددانان نهادگرا این ادعای هماهنگ‌گرا را شدیداً مورد انتقاد قرار دادند. برای مثال، ویلن معتقد بود که حد نهایی اقتصاددانان کلاسیک در صورت‌بندی کردن دانش، "قانون طبیعی" است. به اعتقاد اقتصاددانان، قانون طبیعی بر توالی حوادث، سایه افکنده است، پس می‌توان این توالی را از تحلیل‌ها حذف کرد. به عبارت دیگر، قوانین طبیعی، غایت قوانین و اصولی هستند که اقتصاددانان کلاسیک صورت‌بندی کرده‌اند. این قوانین بر پیش‌ذهنیتی درباره پایان هر چیز استوار هستند که همه پدیده‌ها بر حسب ماهیت‌شان به سوی آن گرایش دارند. در واقع، طبق این پیش‌ذهنیت، گرایشی به پدیده‌ها نسبت داده می‌شود که موجب می‌گردد پدیده‌ها به لحاظ نظری، به صورتی درآیند که مورد نظر اهل فن است. در حقیقت این صورت‌بندی، نوعی پیش‌بینی در خصوص "ایده‌آل‌های رفتاری" است (ویلن، ۱۸۹۸: ۳۸۲-۳۷۸).

اساساً، ویلن و سایر نهادگرایان معتقد بودند که اقتصاد به طور ناامیدکننده‌ای با پیش‌ذهنیت‌هایی نظیر مطلوبیت‌گرایی پیوند خورده است^۱، و به همین دلیل، ادعا کردند که هیچ پیشرفت حقیقی رخ

۱. البته این تنها اقتصاددانان نهادگرا نبودند که به نظریه اقتصاد مرسوم که در آن زمان عمدتاً حول مفهوم مطلوبیت نهایی تمرکز داشت معترض بود. فلاسفه‌ای همچون دیویی نیز انتقادهای تند و گزنده‌ای به این موضوع داشتند. انتقاد دیویی که برآمده از ابزارگرایی و نظریه عمومی ارزش بود، مارژینالیسم را متهم به خصوصی‌سازی ارزش نموده بود. زیرا دیویی معتقد بود که نظریه مطلوبیت نهایی نقش ساختار طبقاتی را نادیده گرفته و چارچوب تحلیلی رضایت‌بخشی از انتخاب انسان ارائه نمی‌دهد. در واقع، نه تنها چارچوب مناسبی ارائه نمی‌داد بلکه دو نوع لادری‌گری را موجب شده بود. از یک سو این نظریه به یک نوع لادری‌گری اخلاقی منتهی شده بود، چراکه تماماً مبتنی بر فلسفه لذت‌گرایی بود و اخلاق کمترین محل اعرابی در این نظریه نداشت و ندارد (بد نیست بدانیم که بسیاری از رفتارهای حیوانی و پست‌تر از حیوانی که اکنون در اروپا رایج است، مبتنی بر منطق شیطان‌ی - حیوانی لذت‌گرایی است). از سوی دیگر، مارژینالیسم صرفاً روابط اجتماعی موجود را به لحاظ عقلانی موجه جلوه می‌دهد و روابط قیمت را از محتوای اجتماعی و اقتصادی آن خالی کرده و نوعی لادری‌گری نیز در زمینه ارزش به وجود آورده بود و نظریه ارزش را از اساس دچار مشکل ساخته بود. زیرا در این نظریه اصل نهایی (Margin al Principle)، قیمت‌های بازاری را توضیح می‌دهد اما نه بر حسب هزینه‌های کار یا هزینه‌های تولید، بلکه بر حسب ارضا یا مطلوبیتی که مصرف‌کننده از مصرف و خرید آخرین واحد هر کالا یا خدمت به دست می‌آورد (تیلمن و نپ، ۱۹۹۹).

نخواهد داد، مگر آنکه نگرش قدیمی و مبتنی بر مطلوبیت‌گرایی، با تفسیر جدیدی جایگزین شود که بر یافته‌های اخیر فلسفه، روان‌شناسی، و انسان‌شناسی مبتنی است.

از این‌رو، نهادگرایان با اقتباس از روان‌شناسی و تأکید بر مفاهیمی نظیر عادات و غرایز، رویکرد مرسوم را به چالش کشیدند که مبتنی بر آرای مارشال بود. در اقتصاد مرسوم، طبق رهیافت مارشال، فرض می‌شد که سلوک اقتصادی^۱ تحت سلطه دو نیرو و انگیزه متضاد است. نیروهایی که تصور می‌شد می‌توان آنها را بر حسب واحدهای پولی اندازه‌گیری نمود. یک طرف این نیروها و انگیزه‌ها بر حسب خواسته‌های انسانی بیان می‌شد، و نمود آن در منحنی تقاضا تجلی می‌یافت. در سوی دیگر تلاش‌های انسانی قرار داشت، که نمود آن نیز در منحنی عرضه جلوه‌گری می‌نمود. در اقتصاد مرسوم تلاش شد براساس این چارچوب عرضه و تقاضا^۲ (خواسته‌ها و تلاش‌ها)، که کاملاً مبتنی بر محاسبات عقلانی است، چگونگی تعیین ارزش و قیمت تمام کالاها را تبیین شود (میچل، ۱۹۴۴، ۲۱۳).

به اعتقاد نهادگرایان، یکی از مهمترین ضعف‌های چنین تحلیل‌هایی این است که «هر جا عنصری از بافت فرهنگی، یک نهاد یا هر نوع پدیده نهادی، در واقعیت‌هایی وجود داشته باشد که در نظریه مورد بررسی قرار می‌گیرد، آن واقعیت‌های نهادی کنار گذاشته می‌شوند یا انکار می‌گردند، یا اینکه مسلم و بدیهی فرض می‌شوند» (وبلن، ۱۹۰۹: ۶۲۱-۶۲۲).

در واقع، نهادگرایان در نقد نادیده گرفتن مفاهیم اجتماعی و نهادها در تحلیل‌های نئوکلاسیکی مدعی شدند که چنین رویکردی نمی‌تواند اقتصاددانان را به نتایج منطقی و مبتنی بر واقعیت سوق دهد: «اقتصاددانانی که درک درستی از قوه تفکر انسان و شیوه عملکرد آن دارند، بررسی این مفاهیم [و نهادها] را یکی از اجزای ضروری پژوهش خود در نظر می‌گیرند. در مقابل، اقتصاددانانی که این تکلیف را به سایرین واگذار می‌کنند، از فهم قوه تفکر انسان ناتوان هستند و از این‌رو، در بیان فرایند ذهنی زندگی اقتصادی، به طور ناخواسته دچار نوعی تصنع [مدل‌های صوری] می‌شوند» (میچل، ۱۹۱۰: ۲۰۴-۲۰۵).

بی‌شک، نگرش اقتصاددانان مکتب مرسوم در این زمینه، موجب ناتوانی آنها از درک فرایندهای تکاملی و واقعی موجود در پدیده‌های اجتماعی شده بود. به عبارت دیگر، این رویکرد موجب شده بود که اقتصاد از مسیر مورد نظر و بلن فاصله بگیرد و نتواند به یک علم تکاملی تبدیل شود. علمی

1. Economic conduct

۲. برخی از نهادگرایان (نظیر دیوید همیلتون، ۱۹۸۶) معتقدند، نهادها و تکنولوژی در اقتصاد نهادگرا به قانون عرضه و تقاضا در اقتصاد مرسوم شباهت دارند. در اقتصاد مرسوم نیروهای عرضه و تقاضا وضعیت‌های تعادلی را تضمین می‌کنند. از تعامل این نیروها و در وضعیت‌های تعادلی جدید، احتمالاً محصول افزایش می‌یابد. در مقابل نهادگرایان معتقدند که فرایندهای فرهنگی مربوط به نهادها و تکنولوژی نیروهایی هستند که از طریق تعامل آنها رشد اقتصادی حاصل می‌شود.

که به اعتقاد وی عبارت بود از: «بررسی فرایند تغییرات و علیت تجمعی و صد البته غیرغایت‌شناختی (لاوسون، ۲۰۰۵: ۱۵).

به‌همین دلیل، اقتصاددانان نهادگرا سعی کردند تا از طریق تحلیل‌های نهادی به نظریه‌های اقتصادی جنبه واقع‌گرایانه‌تری ببخشند.

برای مثال، کامنز، شخصیت اصلی مورد توجه در مقاله حاضر، معتقد بود که در اقتصاد ارتدکس به دلیل وجود فروض غیرواقع‌گرایانه (فروضی نظیر وجود هماهنگی در منافع به جای تضاد منافع) مسائل مربوط به ماهیت سازمان‌های جمعی نظیر بنگاه‌ها و اتحادیه‌ها به خوبی مورد بررسی قرار نگرفته است. وی جابجایی از افراد و کالاها به مبادلات و قواعد مربوط به کنش جمعی را یکی از خصوصیات مهم اقتصاد نهادگرا بیان کرد. این خصوصیت موجب تمایز مهم اقتصاد مرسوم و نهادگرا می‌شود. وی این جابه‌جایی را تغییر در واحد نهایی تحلیل اقتصادی می‌دانست. کامنز معتقد بود که اقتصاددانان کلاسیک و لذت‌گرا، نظریه‌های خود را بر اساس رابطه "بشر با طبیعت" پایه‌گذاری کرده‌اند، در حالی که نظریه‌های نهادگرا مبتنی بر رابطه "بشر با بشر" هستند، و این نکته به خوبی شکاف موجود در مبانی معرفت‌شناختی مکتب مرسوم و اقتصاد نهادگرا را نشان می‌دهد (کامنز، ۱۹۳۱: ۶۵۲-۶۵۱).

اما آنچه اجازه می‌داد اقتصاد مرسوم با فراغ بال نظریه‌های خود را طبق رابطه "بشر با طبیعت" پایه‌گذاری کند، حذف نهادها از تحلیل‌های اقتصادی بود. به همین دلیل، والتون همیلتون (۱۹۱۹) پرواز بی‌خطر در آسمان نظریه اقتصادی را منوط به آن می‌کند که نهادها به موضوع اصلی پژوهش‌های اقتصادی تبدیل شوند. به اعتقاد وی، نهادها موضوع مناسب برای بررسی در نظریه اقتصادی هستند. زیرا، تقاضا برای ربط دادن نظریه اقتصادی به نهادها، به طور ضمنی به تقاضا برای مربوط بودن آن باز می‌گردد. یعنی، مربوط و مناسب بودن نظریه اقتصادی در حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی، منوط به ربط دادن نظریه اقتصادی به نهادهاست. اما، پرسش مهم این بود و هست که "نهاد چیست؟". برخلاف ظاهر ساده پرسش مذکور، پاسخ به آن بسیار دشوار است. کامنز از جمله کسانی است که با صراحت «عدم اطمینان موجود در تعریف نهاد» (کامنز، ۱۹۳۱: ۶۴۸) را مطرح کرده است. در حقیقت، حتی در حال حاضر نیز «اجماعی درباره تعریف نهاد» (هاجسون، ۲۰۰۶، ۱) وجود ندارد. اما این بدان معنا نیست که این موضوع باید کنار گذاشته شود، زیرا «بدون داشتن درک مناسبی از این موضوع که نهاد یا سازمان چیست، نمی‌توان تحلیل‌های نظری و تجربی درستی درباره چگونگی عملکرد نهادها و سازمان‌ها بیان کرد» (هاجسون، ۲۰۰۶، ۱). البته، هاجسون معتقد است که بیان

تعریف همه‌پذیر از این اصطلاحات ممکن است.

ظاهراً با وجود همه مشکلات موجود در این زمینه، ضرورت دارد که در اینجا توضیح مختصری درباره نهاد بیان شود. در حقیقت، ویلن طبق پژوهش‌های پیشرو و خط‌شکنانه‌اش به معرفی کلمه "نهاد" و مشتقات آن به واژگان اقتصاد پرداخته است (هومن، ۱۹۳۲: ۱۰). البته حتی آن نیز چندان به صراحت مطرح نشده است، زیرا ویلن هیچ‌گاه تعریف دقیق و جامعی از نهاد بیان نکرده است (همیلتون، ۱۹۸۶: ۵۲۹). با وجود این، برخی از عبارات وی، بیانگر این موضوع هستند. ویلن معتقد است که، نهادها "آن دسته از عادات تثبیت شده فکری هستند که در میان عموم انسان‌ها مشترکند" (ویلن ۱۹۰۹، ص ۶۲۶). او همچنین با بیانی مشابه عنوان می‌دارد، "نهادها" محصول عادات هستند" (ویلن ۱۹۰۹، ص ۶۲۸).

ویلن در یکی دیگر از آثار خود و به منظور تأکید بر مفهوم عادت، پیشرفت در نهادها و خصلت‌های انسانی را پیامد انتخاب طبیعی مناسب‌ترین عادات و اندیشه‌ها و نیز نتیجه فرایند تطابق اجباری با محیط در حال تحول در نظر می‌گیرد (ویلن، ۱۳۸۳: ۲۰۹).

میچل نیز به طور مشابه بیان می‌کند: «مفاهیم اجتماعی، هسته نهادهای اجتماعی هستند. دومی [نهادها] چیزی نیست به جز عادات فکری که به عنوان هنجارهای هدایت‌گر "سلوک و رفتار" پذیرش عمومی یافته است. مفاهیم اجتماعی در این شکل [به شکل نهادها] قدرت تجویزی معینی بر افراد دارند. استفاده یومیه افراد یک گروه اجتماعی [از این مفاهیم] پیوسته آن افراد را بدون دخالت دانش‌شان، در الگوهای مشترکی قالب می‌زند و گاهی موانعی را بر سر راه کسانی قرار می‌دهد که دوست دارند به شیوه‌های اولیه [قدیمی] عمل کنند» (میچل، ۱۹۱۰).

والتون همیلتون نیز به متابعت از ویلن نهاد را این چنین تعریف می‌کند: "شیوه رایج و مستمر کنش و تفکر، شیوه‌ای که در عادات یک گروه یا سنن یک ملت تثبیت شده است" (نقل از هاجسون، ۱۹۹۸، ص ۱۷۹).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در نهادگرایی اصیل (قدیم)^۲ عادت یک نقش محوری در تعریف نهاد بازی می‌کند و این یکی از تفاوت‌های کلیدی بین نهادگرایی قدیم و نهادگرایی جدید در تعریف نهاد تلقی می‌شود. از نظر نهادگرایان قدیم، عادت در شکل‌دهی و تداوم نهادها نیز یک عنصر بسیار مهم تلقی می‌شود و بر روی آن تأکید خاصی وجود دارد. به طور مثال ویلن در خصوص تداوم نهادها

1. Outgrowth
2. Original (Old) Institutional Economics

این چنین می نویسد: "نهادها، از این لحاظ از دیرباز باقی مانده اند که چارچوب فکری و عاداتی هستند که انسان ها آن ها را در طول زندگی خود ساخته و پرداخته اند" (وبلن، ۱۳۸۳، ۲۱۱).

کامنز (۱۹۳۱) نیز به نحوی دیگر و در تعریف خود از نهاد و مفاهیم مرتبط با آن، بر این مفاهیم تأکید می کند. وی نهاد را به عنوان کنش جمعی^۱ به منظور کنترل، آزادسازی، یا بسط کنش فردی تعریف می کند. به اعتقاد کامنز انواع نهاد عبارتند از: رسوم سازمان نیافته^۲ و تشکل های سازمان یافته^۳.

رسوم و تشکل ها^۴ از طریق قواعد کاری^۵ تعیین می کنند که افراد چه می توانند، باید، یا ممکن است انجام بدهند یا ندهند. و این ها همان انتخاب های موجود در مبادلات هستند.

همان طور که مشاهده می شود، کامنز به صراحت به این نکته بیان می کند که رسوم و تشکل ها (شامل، خانواده، شرکت، انجمن های تجاری، اتحادیه های تجاری، دولت، و...) انتخاب های افراد را شکل می دهند. برخلاف آنچه که در اقتصاد مرسوم فرض می شود، کامنز معتقد است، افراد صرفاً بر پایه ترجیحات شان انتخاب نمی کنند. در واقع، فرض می شود که ترجیحات نیز تا حد زیادی تحت تأثیر رسوم و تشکل ها قرار دارند.

تعریف کامنز درباره نهاد (کنش جمعی) بسیار وسیع است^۶. در این تعریف، سه مفهوم کنترل، آزادسازی، و بسط کنش های فردی نهفته است. به اعتقاد کامنز، کنش جمعی چیزی بیشتر از کنترل کنش فردی است. کنش جمعی در عین اینکه کنش افراد را کنترل می کند، نوعی آزادسازی از اجبار، ارعاب^۷، تبعیض، و یا رقابت ناعادلانه از جانب سایر افراد را نیز شامل می شود.

در حقیقت، کنش جمعی حتی چیزی بیشتر از کنترل و آزادسازی کنش فردی است. کنش جمعی "بسط" خواسته ها و تمایلات فردی فراتر از آن چیزی است که افراد بر پایه توانایی اندک خود می توانند انجام دهند. برای مثال، رئیس یک شرکت بزرگ دستوراتی را صادر می کند که اجرای آن از طریق کنش جمعی، باعث تحقق خواسته های وی در آن سوی کره زمین می شود.

به همین دلیل کامنز نهاد را این چنین تعریف می کند: نهاد کنش جمعی در راستای کنترل،

1. Collective action
2. Unorganized custom
3. Organized going concerns

در ارتباط با این مفهوم در بخش های بعدی مقاله توضیحات بیشتری خواهیم داد.

4. Custom and concerns
5. Working rules

۶. برای نقدهای مطرح شده در برابر تعریف کامنز رجوع شود به هاجسون، ۲۰۰۴، فصل سیزده.

7. Duress

آزادسازی و بسط کنش فردی است.

به اعتقاد کامنز، می‌توان کنش جمعی را با زبان‌های مختلفی بیان کرد. اگر کنش جمعی را به زبان اخلاقیات یا قانون بیان کنیم، این اعمال روابط مبتنی بر حق و تکلیف^۱، عدم حق و عدم تکلیف را به وجود می‌آورند. اگر به زبان رفتار فردی بیان کنیم، آنچه الزام می‌کند عمل کردن، پرهیز کردن، و شکیبایی کردن است. اگر به زبان وضعیت اقتصادی حاصله برای افراد بیان کنیم، کنش‌های جمعی امنیت، متابعت، آزادی و بی‌حفاظی^۲ را پدید می‌آورند. اگر به زبان علت و معلول و هدف بیان کنیم، اصول مشترک مستتر در همه آنها عبارت‌اند از کمیابی، کارایی، آینده‌نگری، قواعد کاری، و عوامل محدودکننده و تکمیل‌کننده نظریه اقتصادی. اگر به زبان تأثیر قواعد کاری بر کنش‌های فردی بیان کنیم، در آن صورت کنش‌های جمعی را می‌توان برحسب افعال کمکی درباره آنچه که افراد "می‌توانند، نمی‌توانند، باید، نباید، شاید، نشاید" انجام دهند، بیان کرد. او "می‌تواند" یا "نمی‌تواند"، چرا که کنش جمعی به کمک او "خواهد" آمد یا "نخواهد" آمد. او "باید" یا "نباید"، زیرا کنش جمعی او را ملزم خواهد نمود. او "ممکن است" انجام دهد، زیرا کنش جمعی به وی اجازه خواهد داد و از وی محافظت خواهد کرد. "ممکن نیست"، زیرا کنش جمعی از عمل وی جلوگیری خواهد کرد. بی‌تردید، عبارات فوق از مهمترین توصیف‌هایی است که درباره مفهوم نهاد و عوامل مرتبط با آن بیان شده است. در اینجا به همین توضیح مختصر درباره نهاد و نهادگرایی بسنده می‌شود و بیان جزئیات به پژوهش‌های دیگر واگذار می‌شود. در ادامه، به طور ویژه اندیشه‌های کامنز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

رویکرد کامنز

کامنز دومین شخصیت مهم در اقتصاد نهادگراست. وی تحت تعالیم ریچارد تی. الی و با بهره‌گیری از آموزه‌های فلاسفه بزرگی نظیر پیرس و دیویی، و پژوهش‌های وسیع و پیشرو خود در زمینه حقوق و اقتصاد و تجربیات عملی در محیط اجرایی، توانست زمینه‌های پایه‌ریزی یک چارچوب نظری نهادگرایی را فراهم کند که نام وی را در تاریخ علم ماندگار کرده است. کامنز از اقتصاددانانی است که به صراحت نام نهادگرا را برای آثار خود برگزیده است و رویکرد خود را اقتصاد نهادگرا نامیده است. با وجود این، وی معتقد است که تعریف اقتصاد نهادگرا بسیار دشوار است (کامنز، ۱۹۳۱: ۶۴۸ و ۱۹۳۴: ۶۹). به اعتقاد وی، مشکل مشخص کردن قلمرو اقتصاد

1. Rights and duties
2. Exposure

نهادگرا به عدم اطمینان مربوط به تعریف نهاد بازمی‌گردد. گاهی اوقات ظاهراً نهاد به معنای چارچوبی از قوانین^۱ یا حقوق طبیعی^۲ است که افراد بر اساس آنها به تعامل با هم‌نوعان خود می‌پردازند. گاهی اوقات نیز به معنای رفتار خود آن افراد است. گاهی اوقات هر چیز اضافه نسبت به اقتصاد کلاسیک یا لذت‌گرا، یا هر انتقادی از آن، نهادگرایانه در نظر گرفته می‌شود. گاهی اوقات نیز هر پژوهشی که درباره "رفتار اقتصادی" است، نهادگرایانه تلقی می‌شود. برخی اوقات هر پژوهشی که "پویاست" به جای آنکه "ایستا" باشد، یا بر "فرایند" متمرکز است به جای آن که بر کالا^۳ متمرکز کند، یا بر فعالیت به جای احساسات^۴، یا کنش انبوه^۵ به جای کنش فردی، یا مدیریت به جای تعادل، یا کنترل به جای نظام آزاد اقتصادی، اقتصاد نهادگرا محسوب شده است.

اغلب چنین بیان می‌شود که کامنز بیشتر در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، به مباحث نهادگرایی گرایش یافت، اما در واقع، این دهه‌ها اوج تلاش‌های نظری کامنز در این زمینه هستند. بینش نهادی (هر چند نه مانند ویلن رادیکال) کامنز در سال‌های قبل از آغاز قرن بیستم، یعنی در اواخر دهه ۱۸۹۰ شکل یافت.^۶

1. Laws
2. Natural rights
3. Commodities
4. Feelings
5. Mass action

۶. شاید یکی از دلایل این مسئله که کامنز را بعد از دهه ۱۹۲۰ نهادگرا می‌دانند، این است که کامنز نقش برجسته‌ای در راه‌اندازی اقتصاد نهادگرا، که در سال ۱۹۱۸ توسط والتون هیلتون آغاز شد نداشته است. به اعتقاد هاجسون، "کامنز تا قبل از انتشار کتاب بنیان‌های قانونی سرمایه‌داری در سال ۱۹۲۴ جزو نهادگرایان آمریکا در نظر گرفته نمی‌شد" (هاجسون، ۲۰۰۴، ص ۲۸۷).

البته به‌نظر می‌رسد یکی از دلایل این ادعای هاجسون این اظهارنظر میچل است که در بازبینی این کتاب، آن را متعلق به گونه نهادگرای علم اقتصاد دانسته، گونه‌ای که در آلمان سومبارت، در انگلستان آقا و خانم وب (Mr. and Mrs. Webb) و در آمریکا ویلن و دیگران معرف آن هستند (میچل، ۱۹۲۴، ص ۲۵۳). حقیقت آن است که، گرچه کامنز بعد از مرگ ویلن خود را به صراحت نهادگرا نامید و چند اثر با عنوان اقتصاد نهادگرا منتشر ساخت که مهم‌ترین آن‌ها، کتاب معروفش با عنوان اقتصاد نهادگرا در سال ۱۹۳۴ می‌باشد. اما به‌نظر می‌رسد، نمی‌توان منکر گرایش نهادی و جامعه‌شناسانه کامنز از مدت‌ها قبل، حتی قبل از آغاز قرن بیستم شد. این موضوعی است که گروچی (۱۹۴۸) به آن اشاره کرده است. طبق اظهارات گروچی، پس از تحولات پایان قرن نوزدهم، کامنز نیز به سرعت به آن دسته از اقتصاددانان، یعنی افرادی همچون الی (Ely)، راس (Ross) و ویلن، پیوست که در پایان قرن ۱۹ بدنه کلی دکترین ارتدوکس اقتصادی را به چالش و مبارزه طلبیده بودند. البته دگراندیشی کامنز، برخلاف بینش ویلن نسبت به حوادث و نظریه‌های اقتصادی، همراه با نوعی بهجت روحی و خوش‌بینی نسبت به اوضاع و احوال اقتصادی همراه بوده است. به عبارت دیگر، در حالی که حوادث ربع پایانی قرن نوزدهم موجب بدبینی ذاتی ویلن و تمایلات سنت‌شکنانه در او شده بود، همان حوادث صرفاً موجب برانگیختن تمایلات کامنز برای اصلاح و منطقی‌تر ساختن نظام اقتصادی موجود و کاستن از آثار زیانبار آن بر ارزش‌های انسانی شده بود. از این‌رو، می‌توان گفت که کامنز به شدت ویلن مخالف اقتصاد مرسوم نبوده، لذا به کارگیری مفاهیم اقتصاد مرسوم در تحلیل‌هایش، که در آثار اولیه او به چشم می‌خورد، چندان جای تعجبی ندارد. البته، این که کامنز خواهان تحولات رادیکال در علم اقتصاد نبود و بیشتر به اصلاح آن دلخوش کرده بود چیزی است که او به صراحت به آن اشاره کرده است (رجوع شود به کامنز، ۱۹۳۴).

کامنز در اولین مقالاتی که منتشر کرد، بینش غیرفردگرایانه و جامعه‌شناسانه خود را به مسائل نشان داد. وی در مجموعه مقاله‌هایی که با عنوان "بینش جامعه‌شناختی نسبت به حاکمیت"^۱ در مجله جامعه‌شناسی آمریکا^۲ منتشر کرد، تحلیل و تبیین دقیقی از نهادها بیان کرد و به صراحت از بینش فردگرایانه فاصله گرفت. «در همه جوامع انسانی، تمایلات فردی با قیودی معین محدود می‌شوند. این محدودیت‌ها رسوم و قوانینی هستند که بیانگر شیوه‌های پذیرفته‌شده رفتار افراد با یکدیگرند. در جوامع اولیه، عرف‌ها، رسوم، سنت‌ها، و آیین‌ها، به طور سفت و سخت نحوه تعامل افراد را با همدیگر مشخص می‌کردند. در جوامع پیشرفته، قوانین مدنی مجموعه‌ای کلی از قواعد رفتاری خاص را معین می‌کنند که دامنه وسیعی از انتصاب‌های فردی در درون آن مطرح می‌شود، و در چارچوب این قوانین می‌توان به شخصیت درست^۳ و باورهای شخصی و تمایلات فرد اعتماد کرد و به رفتار بردبارانه او نسبت به هم‌مسئله‌کنش اطمینان یافت» (کامنز، ۱۸۹۸، ص ۳).

در ادامه، کامنز عمق بینش خود را چنین مطرح می‌سازد. "این شیوه‌های معین و پذیرفته شده رفتار دو سویه [انسان‌ها]، که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، و هر فرد را شکل می‌دهند، نهادها هستند".

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در تعریف مذکور، کامنز سه خصلت مهم نهادها را بیان می‌کند: (۱) دیرپایی نهادها؛ (۲) قدرت علی نهادها؛ (۳) قدرت تحدیدی نهادها. آنچه در بینش اقتصاد ارتدوکس، مورد غفلت قرار گرفته^۴ است. البته، کامنز با زبانی دیگر سه خصلت هر نهاد را بیان کرده است (کامنز، ۱۸۹۸). کامنز در این مقالات، رگه‌های عمیق بینش خود درباره موضوعات و پدیده‌های اجتماعی-اقتصادی را نشان داد. بینشی که سرآغاز رویکردی متفاوت در علم اقتصاد شد و از این طریق، مفاهیم و جنبه‌های تحلیلی جدیدی فراهم کرد و افق‌های تازه‌ای پیش‌روی اندیشمندان و صاحب‌نظران علم اقتصاد گشود.

کامنز نیز همانند وبلن، یکی از محورهای مهم تحلیلی خود را موضوع تحول و تکامل اجتماعی قرار داده است. البته کامنز تفاوت‌های مهمی با وبلن دارد و در برخی جنبه‌ها، دیدگاه کامنز درباره تحولات اجتماعی ممکن است پذیرفتنی‌تر از وبلن باشد. زیرا، وبلن تا حدودی فرایند تحولات را

1. A sociological view of sovereignty
2. The American Journal of Sociology
3. Right character

۴. معمولاً، حتی در ادبیات انگلیسی تعریفی که بعدها کامنز در مقاله سال ۱۹۳۱ و کتاب سال ۱۹۳۴ از نهادها ارائه کرده اشاره می‌شود. این تعریف قدیمی کامنز از نهادها اغلب مورد غفلت واقع شده، هر چند که به نظر می‌رسد، نهادگرایان جدید بینش تحدیدی خود را از همین فرازهای کامنز گرفته‌اند.

کور می‌داند و این ناشی از بینش غیرغایت‌شناختی وی است. اما کامنز این چنین نیست. در واقع عنصر نیت و هدفمندی در تحلیل‌های کامنز تأثیر بسیار مهمی دارد و وبلن به دلیل حذف عنصر قصد و نیت^۱ مورد انتقاد قرار می‌گیرد. کامنز این تفاوت را در نگرش نسبت به علم می‌داند: "بینش وبلن نسبت به علم یک بینش سستی از علوم فیزیکی^۲ است که مطابق آن در بررسی واقعیات^۳ عنصر قصد و نیت^۴ به کلی رد می‌شود. اما بینش مبتنی بر دادگاه نسبت به علم^۵ یک بینش نهادی است که مطابق آن پژوهش باید از قصد و نیت عمومی^۶، به عنوان اصل اولیه علم، آغاز شود. این تفاوت بین علوم فیزیکی و علوم اجتماعی است" (کامنز، ۱۹۳۴، ص ۶۵۴).^۷

در واقع، به اعتقاد کامنز عنصر هدف علوم اجتماعی را از علوم فیزیکی و بیولوژیکی متمایز می‌کند و باعث می‌شود که مکانیسم انتخاب، آن طور که در زیست‌شناسی مطرح است، در علوم اجتماعی کاربردپذیر نباشد. زیرا در ساحت اجتماعی انتخاب طبیعی تا حد زیادی معنای خود را از دست می‌دهد و بیشتر انتخاب مصنوعی^۸ معنا می‌یابد.^۹

در ساخت علوم فیزیکی و بیولوژیکی، آینده و هدف چندان معنایی ندارد، در حالی که در علوم انسانی («... موضوع مورد مطالعه [انسان] موجودی عمل‌گراست که همواره نگاهی به آینده دارد و به همین

1. Elimination of purpose
2. Physical sciences
3. Facts
4. Purpose
5. The court's concept of a science
6. Public purpose

۷. در اینجا ذکر یک نکته برای فهم بیشتر موضوع ضرورت دارد. زیرا ظاهراً قید "به کلی" کمی غیرواقع‌بینانه است. می‌توان پذیرفت که عنصر نیت و هدفمندی، در تحلیل‌های کامنز تأثیر مهمی دارد و از این لحاظ، بینش وی تا حدودی برای تحلیل واقعیات‌های اقتصادی مانند مبادله که عاملیت انسان در آن اهمیت دارد، مناسب‌تر است. اما همان‌طور که قبلاً بیان شد، وبلن مخالف غایت‌شناسی کیهان‌شناختی است و غایت‌شناسی فردی را رد نمی‌کند. هر چند در تحلیل‌های خود، چندان بر آن تأکید نمی‌کند. با وجود این، «وبلن تلاش کرد فضایی برای "غایت‌شناسی" در رفتار هدفمند انسان خالی بگذارد. وی این ایده را که اشخاص هدفمند هستند، حفظ کرد، اما این قضیه را در یک چارچوب تکاملی قرار داد» (هاجسون، ۲۰۰۴: ۱۵۳). به اعتقاد وبلن، «کنش اقتصادی، غایت‌شناسانه است، به این معنا که انسان همیشه و همه جا می‌خواهد کاری انجام دهد» (وبلن، ۱۸۹۸: ۳۹۱). این موضوع، دقیقاً بر نکته مذکور دلالت دارد. هاجسون (۲۰۰۴) تعبیر زیبایی درباره این موضوع بیان می‌کند. وی در نقد آرای افرادی مانند لانگلوئیس و راترفورد، می‌گوید وبلن و داروین، هیچ‌یک تعمدی و هدفمند بودن اعمال و رفتار انسان را نادیده نگرفته‌اند، اما معتقد بودند که رفتار غایت‌مند یا هدفمند (Goal-Directed) انسان را می‌توان بر حسب گزاره‌های علی تبیین کرد. بر خلاف تصور راترفورد، هاجسون معتقد است که تبیین وبلن درباره کنش انسان و تغییرات نهادی، عنصر تعمدی بودن را شامل می‌شود. به اعتقاد وی، وبلن هدفمند بودن رفتار را تشخیص داده است، اما معتقد است که در نهایت، می‌توان آن را بر حسب گزاره‌های علی توضیح داد.

8. Artificial selection

۹. در واقع، کامنز در بیان یکی از تفاوت‌های مهم خود با وبلن، بر این نکته تأکید می‌کند. «اما داروین دو نوع انتخاب در میان متغیرها دارد: انتخاب طبیعی و مصنوعی. نظریه من مبتنی بر انتخاب مصنوعی است، در حالی که نظریه وبلن بر انتخاب طبیعی استوار است» (کامنز، ۱۹۳۴: ۶۵۷).

دلیل با اهداف برانگیخته می‌شود» (کامنز، ۱۹۳۴: ۶۵۵).

اما عنصر دوم در مفهوم تکامل اجتماعی کامنز، همانند ویلن، بر روی مفهوم تضاد^۱ استوار است. اقتصاددانان جریان اصلی به هماهنگی منافع معتقد بودند. اما به اعتقاد کامنز، تضاد موجب شده است هیوم بتواند بین اقتصاد، حقوق و اخلاق پیوند برقرار کند، بر خلاف آدام اسمیت که با تکیه بر مفهوم هماهنگی منافع، موجب جدایی این موضوعات شد. به اعتقاد وی، «دیوید هیوم به وحدت این سه علم اجتماعی در اصل کمیابی و تضاد حاصل از آن در منافع پی برده بود، بر خلاف آدام اسمیت که بر پایه فرض‌های مشیت الهی^۲، فراوانی دنیوی^۳ و در نتیجه، هماهنگی در منافع، علم اقتصاد را از علوم دیگر [به‌ویژه دو علم اخلاق و حقوق] جدا کرد. اقتصاد نهادگرا به دیوید هیوم بازمی‌گردد. با گرفتن سرنخ از هیوم و استفاده مدرن از اصطلاحی مانند "اخلاق کسب و کار"، می‌توان گفت اخلاق با قواعد سلوک^۴ سر و کار دارد. ریشه این قواعد در تضاد منافع است، و ریشه تضاد منافع نیز به نوبه خود در کمیابی است" (کامنز، ۱۹۳۱، ص ۶۵۰).

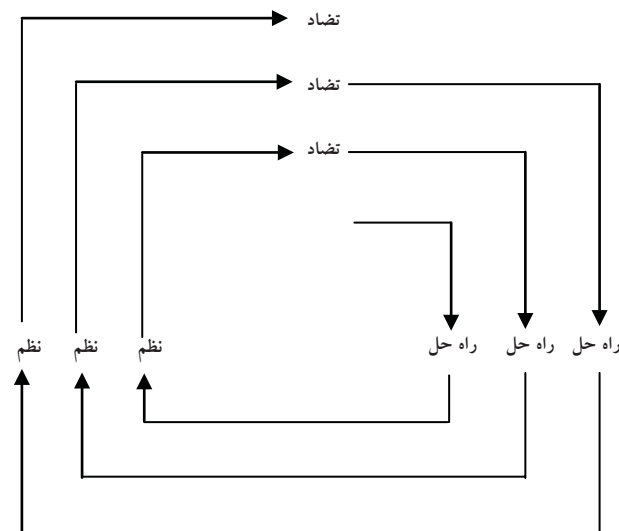
هنر کامنز در طرح تکامل اجتماعی، تشخیص مفهوم تضاد و تأکید بر شکل‌گیری حتمی آن و بیان نظریه‌ای درباره راه‌حل آن است. در واقع «[از طریق] مشارکت در کنش جمعی، تهیه پیش‌نویس لوائح و قوانین، و پژوهش‌های وسیع خود ... کشف کردم که "تصمیمات دادگاه‌ها" با تضاد منافع آغاز می‌شود، سپس با در نظر گرفتن ایده آشکار وابستگی منافع متضاد به یکدیگر، و بعد از آن توسط بالاترین قدرت (دادگاه عالی، یا دادگاه‌های حل اختلاف نیروی کار و بازرگانی) تصمیمی اتخاذ می‌شود. این تصمیم‌ها به دنبال آن نیستند که هماهنگی در منافع به وجود آورند، بلکه به دنبال استخراج نظم از تضاد منافع هستند، چیزی که در رویه‌های قضایی، تشریفات صحیح قانونی^۵ نامیده می‌شود" (کامنز، ۱۹۳۴، ص ۴)۶.

۱. در اینجا به دلیل تواتر زیاد مفهوم تضاد در اندیشه‌های کامنز، بر یک نکته بسیار مهم تأکید شود. لفظ تضاد مورد استفاده کامنز، با الگوی تبیینی مارکسیستی متفاوت است. شاید تعبیر تنش‌های توزیعی که نهادگرایانی مانند نورث و کلاین استفاده می‌کنند، بسیار دقیق‌تر باشد و با اندیشه‌های کامنز قرابت بیشتری داشته باشد. زیرا، در اینجا بحث سهم عادلانه هر یک از طرفین درگیر در انواع مبادله، مطرح می‌شود و احکام دادگاه نیز بر اساس قاعده نیوتنی "یا این- یا آن" تعیین نمی‌شود و بیشتر نقش مصالحه و راه‌حل‌های بینابینی را برای مهار تنش‌های توزیعی دارد. در واقع، شاید بهتر است بیان شود اصل دعاوی، بیشتر مبتنی بر تضاد نیست، بلکه از اصطکاک و تعامل نشأت می‌گیرد، زیرا اساساً در اقتصادهای مبتنی بر نوآوری، بازی‌های اقتصادی، دیگر بازی با جمع صفر نیستند که بهره‌مندی یک طرف، به معنای محرومیت طرف دیگر باشد.

2. Divine providence
3. Earthly abundance
4. Rules of conduct
5. Due process of law

۶. البته نکته‌ای که در تحلیل کامنز وجود دارد این است که راه‌حل تضاد را تنها در رویه‌های قضایی دنبال می‌کند، حال آن‌که تاریخ شاهد آن است که بسیاری از تضادها توسط بخش خصوصی حل شده است. در واقع این نکته‌ای است که توسط برخی از نهادگرایان جدید بر روی آن تأکید شده است (برای جزئیات بیشتر رجوع شود به، کلاین، ۱۹۹۹).

بنابراین، می‌توان گفت که کامنز در تبیین تکامل اجتماعی، با عنایت به پشتوانه تجربی بسیار غنی خود و با تکیه بر فریحه ذاتی و پژوهش‌های گسترده‌اش، به دنبال پی‌ریزی نظریه‌ای درباره شیوه‌های شکل‌گیری تضاد و رویه‌هایی بوده است که به حل این تضادها می‌انجامد و حاصل آن، نظم اجتماعی و گروهی در قالب قواعد کاری^۱ است. شاید بتوان این الگو را در نمودار زیر نشان داد:



نمودار ۱. تبیین تکامل اجتماعی از نظر کامنز

منبع: یافته‌های پژوهش

در مدل فوق، نقطه آغاز تضاد است. پس از بروز تضاد در جامعه، (از نظر کامنز) دادگاه راه‌حلی برای آن می‌یابد. این راه‌حل موجب تغییر قواعد کاری و قالب اجتماعی می‌شود و نظم جدیدی را پدید می‌آورد که در چارچوب آن، افراد رفتار خود را با یکدیگر شکل می‌دهند. اما، در قالب همین نظم جدید، تضادهای جدیدی ایجاد می‌شود، جامعه مجدداً راه‌حلی برای آن می‌یابد و دوباره نظم جدیدی شکل می‌گیرد و این فرایند همین‌طور ادامه می‌یابد.

با توجه به نقل قولی که در بالا از کامنز بیان شد، ظاهراً وی به دنبال ارائه مدلی برای تبیین سه عامل تضاد، وابستگی و نظمی بوده که در روابط عوامل اقتصادی ملاحظه کرده است. در واقع، این چنین نیز

است و مدل وی برای این مسئله، مبادله است. «به دنبال واحدی برای پژوهش بودم که هر سه مؤلفه تضاد، وابستگی و نظم را شامل شود. بعد از سال‌ها پژوهش به این نتیجه رسیدم که این سه مؤلفه در فرمول مبادله^۱ با یکدیگر ترکیب شده‌اند» (۱۹۳۴، ص ۴). از این رو، کامنز مبادله را به واحد نهایی تحلیل خود تبدیل کرد و آن را جایگزین کالا، واحد نهایی تحلیل اقتصاد ارتدوکس کرد.

در واقع، کامنز معتقد است که تأکید وی بر مبادله موجب جابجایی مهمی در علم اقتصاد شده است. زیرا «اقتصاددانان کلاسیک و لذت‌گرا ... بنیان نظریه‌های خود را بر رابطه بشر با طبیعت^۲ استوار کرده‌اند... [و از این رو] کوچکترین واحد [تحلیل] اقتصاددانان کلاسیک کالای تولید شده توسط نیروی کار بود، و کوچکترین واحد [تحلیل] اقتصاددانان لذت‌گرا کالایی بود که آخرین مصرف‌کننده از [مصرف] آن لذت می‌برد. یکی سمت عینی و دیگری سمت ذهنی رابطه‌ای مشابه بین فرد و نیروهای طبیعت بود» (کامنز، ۱۹۳۴). در مقابل، وی مدعی بود که اقتصاد نهادگرایی وی موجب یک جابه‌جایی در علم اقتصاد شده است، زیرا بنیان‌های نظری وی به جای رابطه بشر با طبیعت بر رابطه بشر با بشر^۳ استوار هستند. زیرا در اقتصاد نهادگرا، کوچکترین واحد تحلیل، مبادله است. کامنز این موضوع را این چنین تصریح می‌کند، «اما کوچک‌ترین واحد [تحلیل] اقتصاددانان نهادگرا واحد فعالیت^۴ - یا به عبارت دیگر، مبادله - همراه با طرفین [مبادله]، است. مبادلات واسطه بین «کار» اقتصاددانان کلاسیک و «لذت» اقتصاددانان لذت‌گرا هستند، این بدان خاطر است که، این جامعه است که دست‌یابی به نیروهای طبیعت را کنترل می‌کند، و مبادلات «معاوضه کالاها» نیستند، بلکه واگذاری و تحصیل حقوق مالکیت^۵ و آزادی خلق شده توسط جامعه بین افراد مختلف هستند. در واقع، قبل از آنکه نیروی کار بتواند تولید کند، مصرف‌کنندگان بتوانند مصرف کنند، یا آنکه کالاها بتوانند به لحاظ فیزیکی معاوضه شوند، باید طرفین درگیر در خصوص حق مالکیت و آزادی به مذاکره بپردازند» (کامنز، ۱۹۳۱، ص ۶۵۲). پس از آن که کامنز مبادله را به عنوان عنصر اصلی تحلیل خود معرفی کرد، اقدام تقسیم‌بندی بسیار دقیق از انواع مبادلات پرداخت. «طبق نظریه‌های اقتصادی و تصمیم‌های دادگاه، مبادلات را می‌توان به سه فعالیت اقتصادی تقلیل داد: مبادلات چانه‌زنی، مدیریتی، و سهمیه‌بندی. در هر یک از این مبادلات، شرکت‌کنندگان طرفین [مبادله] توسط قواعد کاری انواع خاصی از مناسبات اخلاقی، اقتصادی یا سیاسی کنترل و آزاد می‌شوند»

1. The formula of a transaction
2. Man to nature
3. Man to man
4. Unit of activity
5. The rights of property

(کامنز، ۱۹۳۱، ص ۶۵۲). در ادامه انواع مبادلات بیشتر توضیح داده می‌شود.

طبقه‌بندی مبادلات

در اقتصاد نهادگرایی کامنز، واحد اصلی تحلیل (یا به قول خود کامنز، واحد پژوهش^۱) مبادله است. مشاهده کردیم که به اعتقاد کامنز، بر اساس نظریه‌های اقتصاد و تصمیم‌های دادگاه، می‌توان مبادلات را به سه فعالیت اقتصادی تقبیل داد: مبادلات چانه‌زنی^۲، مدیریتی^۳ و سهمیه‌بندی^۴. در هر یک از این مبادلات، طرفین مبادلات براساس قواعد کاری منبعث از مناسبات اخلاقی، سیاسی یا اقتصادی مربوطه کنترل شده یا آزادی عمل می‌یابند.

مبادلات چانه‌زنی از همان روابط آشنای بازار اقتباس شده است. در این نوع مبادلات ثروتی تولید نمی‌شود. بلکه مالکیت و عنوان ثروت منتقل می‌شود^۵. کامنز نشان می‌دهد که در این نوع از مبادلات چهار رابطه در خصوص تضاد احتمالی منافع وجود دارد و دادگاه براساس آن‌ها، چهار طبقه از قواعد کاری^۶ را به وجود آورده است. براساس مطالعه نظریه‌های اقتصادی و تصمیم‌های دادگاه، کامنز معتقد است که در این نوع مبادلات بیشتر در بازار مورد نظر، دو خریدار خواهان و دو فروشنده خواهان وجود دارد و سایر خریداران و فروشندگان، خریداران و فروشندگان بالقوه هستند. کامنز برای تضاد احتمالی این نوع مبادلات، چهار نوع رابطه را مشخص کرده که دادگاه بر اساس آنها، چهار دسته از قواعد کاری را به وجود آورده است.

۱. دو خریدار رقیب یکدیگر هستند و دو فروشنده نیز رقیب یکدیگرند. دادگاه‌ها به کمک رسوم^۷، قواعد مربوط به رقابت عادلانه و ناعادلانه^۸ را به وجود آورده‌اند (کامنز، ۱۹۳۱، ص ۶۵۲).
۲. موضوع دیگر به بحث برابر یا نابرابر بودن فرصت‌ها بازمی‌گردد. آن را نظریه قانونی تبعیض موجه و غیرموجه می‌گویند. برای مثال، فرض کنید یک فروشنده برای یک کالا یا خدمت مشابه، قیمت بالاتری را از یکی از خریداران مطالبه کرده، در نتیجه یکی از خریداران به طور غیرموجه (ناعادلانه) مورد تبعیض واقع شده و ممکن است ورشکسته شود. اما اگر زمینه مناسب و منطقی برای

1. Unit of investigation
2. Bargaining
3. Managerial
4. Rationing

۵. کامنز تمایزات بسیار دقیقی را بین مالکیت، دارایی و ثروت قائل می‌شود که برای جزئیات بیشتر می‌توان به کامنز (۱۹۳۴، ص ۷۴) رجوع کرد.

6. Working rules
7. Customs
8. Reasonable and unreasonable discrimination

تبعیض وجود داشته باشد، برای مثال، تفاوت در میزان، هزینه، یا کیفیت وجود داشته باشد، تبعیض موجه و بنابراین قانونی است. در بسیاری از دعوای حقوقی مربوط به نیروی کار، آموزه مشابهی را می‌توان یافت (کامنز، ۱۹۳۴: ۶۲).

۳. در هنگام مذاکره، یکی از فروشندگان، در چارچوب قوانین موجود، عنوان (مالکیت) را به یکی از خریداران انتقال می‌دهد، و یکی از خریداران عنوان (مالکیت) پول یا یک ابزار اعتباری را به خریداران منتقل می‌کند. از این واگذاری و تحصیل دوطرفه عنوان‌ها، موضوع برابری و نابرابری قدرت چانه‌زنی مطرح می‌شود. تصمیم‌های دادگاه به طور تدریجی، قواعد مربوط به قیمت منصفانه (عادلانه) و غیرمنصفانه (ناعادلانه)^۱، یا ارزش موجه و ناموجه^۲ را به وجود می‌آورد (کامنز، ۱۹۳۱، ص ۶۵۳).

۴. اما در نظام حقوقی آمریکا، ممکن است حتی تصمیم‌های اتخاذ شده درباره این مشاجرات، یا قوانین قوه مجریه یا قوه مقننه که برای هدایت این تصمیم‌ها (احکام) طراحی شده‌اند، توسط دادگاه (دیوان) عالی و با این استدلال که مالکیت یا آزادی عوامل اقتصادی "بدون تشریفات صحیح قانونی" توسط قوه قهریه قضایی یا حکومتی به یغما رفته است، مورد تردید قرار گیرد. تشریفات صحیح قانونی، از همان آغاز قواعد کاری دادگاه عالی بوده است. تشریفات صحیح قانونی به موازات تغییر در رسوم و طبقه مسلط، یا تغییر در قضات، دیدگاه قضات، یا معانی متداول مالکیت و آزادی، تغییر می‌کند (کامنز، ۱۹۳۱: ۶۵۳).

چهار موضوع اقتصادی که از این نوع واحد فعالیت (که همان مبادله مبتنی بر چانه‌زنی است)، نشأت می‌گیرند، رقابت، تبعیض، قدرت اقتصادی و قواعد کاری هستند. فرض عادی نهفته در پشت تصمیمات اتخاذ شده در قبال طبقات مشاجره^۳ عبارت است از فرض برابری خریداران خواهان و فروشندگان خواهان^۴ در مبادلات چانه‌زنی که از طریق آن، ثروت در چارچوب قوانین موجود انتقال می‌یابد. در اینجا اصل جهانی، کمیابی^۵ است.

اما فرض ضمنی در مبادلات مدیریتی - مبادلاتی که از طریق آن ثروت تولید می‌شود - فرض برتری یک طرف مبادله و فرودستی طرف دیگر است، یعنی در اینجا فرض برابری طرفین وجود

1. Fair and unfair

2. Reasonable or unreasonable value

۳. در این جا کامنز به جای طرفین مشاجره از طبقات مشاجره استفاده می‌کند، زیرا به جای طرفین، ما با طبقه خریداران و طبقه فروشندگان روبرو هستیم.

4. Equality of willing buyers and willing sellers

5. Scarcity

ندارد. در این نوع مبادلات، اصل کلی، اصل کارایی است.

مبادلات سهمیه‌بندی با مبادلات مدیریتی تفاوت مهمی دارد، به این معنا که در مبادلات سهمیه‌بندی، مافوق، یک مافوق جمعی^۱ است، در حالی که فرودست‌ها^۲ افراد هستند. مثال‌های آشنا در این زمینه عبارت‌اند از زدوبندهای^۳ اعضای قوه مقننه به هنگام وضع مالیات و تعرفه؛ فرامین رهبران کمونیست یا دیکتاتوران فاشیست؛ تنظیم بودجه شرکت توسط اعضای هیئت مدیره؛ یا حتی تصمیم‌های یک دادگاه یا حکم^۴؛ که همه آنها در یک خصیصه مشترک هستند و آن عبارت است از سهمیه‌بندی ثروت یا قدرت خرید زیردستان، بدون چانه‌زنی (گرچه ممکن است گاهی اوقات مذاکرات به اشتباه چانه‌زنی تلقی شوند)، و بدون مدیریت، که البته مدیریت به مجریان محول شده است.^۵ در واقع مبادلات سهمیه‌بندی مبتنی بر مذاکره هستند، اما این مذاکره به شکل استدلال، دفاعیات، یا خطابه (سخنوری)^۶ است، زیرا این مبادلات در ذیل قاعده فرمان و فرمانبرداری^۷ قرار می‌گیرند، نه قاعده برابری و آزادی. توافقات شراکتی^۸، که سهم سود و زیان شرکاء از یک فعالیت مشترک^۹ را مشخص می‌کنند، در خط مرزی قرار دارند. بهمانند سایر مبادلات، در آمریکا، این مبادلات سهمیه‌بندی نیز دستخوش قواعد کاری (تشریفات صحیح قانونی) دادگاه عالی هستند (کامنز، ۱۹۳۱: ۶۵۳-۶۵۴).

در همه این موارد انواع مختلف و سلسله مراتب گوناگون اصل کلی کنش جمعی - که به کنترل، آزادسازی و بسط کنش فردی در همه مبادلات اقتصادی چانه‌زنی، مدیریتی و سهمیه‌بندی اقدام می‌کند - مشاهده می‌شود. ایده‌های کامنز در انواع مبادلات را می‌توان در جدول زیر بیان کرد.

1. Collective superior
2. Inferiors
3. Log-rolling
4. Arbitrator

۵. شاید بتوان گفت خصیصه برجسته این نوع مبادله عدم تماس مستقیم طرفین مبادله است.

6. Eloquence
7. Command and obedience
8. Partnership agreements
9. Joint enterprise

جدول ۱. تقسیم‌بندی مبادلات طبق بینش کامنز

مبادلات	چانه‌زنی	مدیریت	سهامیه بندی
موقعیت افراد	به‌طور قانونی برابر	به‌طور قانونی یکی در جایگاه بالاتر و دیگری در جایگاه پایین‌تر	به‌طور قانونی یکی در جایگاه بالاتر و دیگری در جایگاه پایین‌تر
روانشناسی مذاکره	ترغیب یا اجبار (برحسب قدرت چانه‌زنی طرفین)	فرماندهی و فرمانبرداری	برهان و استدلال
اصول کلی	کمیابی	کارایی	برابری
هویت آمر	فقدان تمایز میان آمر و مأمور	فردی یا سلسله‌مراتبی	اقتدار جمعی
موضوع معامله	انتقال مالکیت (بدهی‌های ناشی از عملکرد و پرداخت آن)	تولید ثروت	توزیع ثروت (تقسیم منافع و هزینه‌ها)
اجرای تعهدات آینده	قیمت‌ها و مقادیر	داده و ستانده	بودجه، مالیات، تثبیت قیمت، تثبیت مزد

منبع: چاونس، ۲۰۰۹، ص ۲۵، و کامنز، ۱۹۷۰، ص ۵۷.

تشکل‌های دایر^۱

یکی از مفاهیم مهمی که به‌طور گسترده در ادبیات اقتصادی کامنز استفاده می‌شود، اصطلاح تشکل‌های دایر، یا به اختصار، تشکل‌ها است. وقتی کامنز در آثار متأخرتر خود نهاد را تعریف می‌کند، آن را کنش جمعی در کنترل، آزادسازی و بسط کنش فردی می‌داند که دو نوع است: رسوم

1. Going concern

منظور از تشکل گروهی از افراد است که برای هدفی خاص گرد هم آمده‌اند، مانند اتحادیه تجاری، دولت، خانواده و امثالهم. از این واژه به عنوان معادلی برای going concern استفاده کرده‌ایم. اغلب این واژه به عنوان بنگاه ترجمه می‌شود اما با عنایت به اینکه کامنز در معنای وسیع‌تری این کلمه را به‌کار گرفته، به‌طوری که خانواده و دیگر گروه‌های جمعی را نیز شامل می‌شود، لذا در این‌جا ما از معادل تشکل برای این اصطلاح استفاده کرده‌ایم.

سازمان‌نیافته^۱ و تشکل‌های دایر سازمان یافته^۲. قبلاً بیان شد که کامنز مبادله را واحد اصلی یا نهایی پژوهش اقتصادی در نظر می‌گیرد. اما وی دومین واحد پژوهش خود را تشکل‌های دایر معرفی می‌کند. «این سه نوع مبادله [که در بخش قبل تشریح شد] ذیل واحد پژوهش اقتصادی وسیع‌تری^۳ کنار هم قرار می‌گیرند. این واحد در عرف آمریکا و بریتانیا، تشکل دایر نامیده می‌شود» (کامنز، ۱۹۳۴: ۶۹).

وقتی کامنز درباره نهادها سخن می‌گوید، بیشتر همین تشکل‌های دایر مورد توجه‌اش است تا رسوم سازمان‌نیافته: «این تشکل‌های دایر (یعنی خانواده، شرکت، اتحادیه تجاری، انجمن تجاری، تا خود دولت) و قواعد کاری که آنها را دایر نگه می‌دارند، نهاد نامیده می‌شود. «گروه»^۴ مفهومی منفعل^۵ است، در حالی که «تشکل دایر» مفهومی فعال^۶ است» (کامنز، ۱۹۳۴، ص ۶۹).

به اعتقاد کامنز، تشکل دایر از انتظارات مشترک درباره کسب منفعت از مبادلات چانه‌زنی، مدیریتی و سهمیه‌بندی به وجود می‌آید و همبستگی آن با قواعد کاری و کنترل عوامل راهبردی تغییرپذیر - که انتظار می‌رود دیگران را کنترل کنند - حفظ می‌شود. وقتی انتظار کسب منفعت، خاتمه می‌یابد، تشکل از حرکت بازمی‌ایستد و تولید متوقف می‌شود (کامنز، ۱۹۳۴: ۱۵۸).

کامنز تشکل را به «ارگانیزم» در زیست‌شناسی، یا «مکانیزم» در فیزیک تشبیه می‌کند. اما با این تفاوت که مؤلفه‌های آن، همانند ارگانیزم یا مکانیزم، سلول‌ها، الکترون‌ها یا اتم‌ها نیستند، بلکه مبادلات هستند.

به اعتقاد کامنز، هر تشکل دایر، همانند دولت، «شخصیت‌های صاحب قدرت مشروع» دارد. یعنی در هر تشکل، افرادی وجود دارند که از حق حاکمیت برخوردار هستند. تأثیر اصلی افراد مذکور، تنظیم و اجرای قواعد کاری سازمان است. بیشتر این قواعد، طبق روش حقوق عرفی و هنگام حادث شدن تضادها تنظیم می‌شوند. بدین طریق که ابتدا برخی از قواعد نیافته^۷ از طریق سازوکار انتخاب مصنوعی انتخاب می‌گردند، سپس قواعد منتخب به قواعد سازمان‌یافته (یا کنش جمعی) تبدیل می‌شوند.

قبلاً بیان شد که کامنز با تأکید بر مفهوم مبادلات، مبادله را جایگزین کالاها، یعنی مفهوم مورد

1. Unorganized custom
2. Organized going concerns
3. A larger unit of economic institutions
4. Group
5. Passive
6. Active
7. Unorganized rules

تأکید اقتصاددانان مرسوم کرد. دومین واحد پژوهش مورد تأکید وی، تشکل‌های دایر است که کامنز آن را جایگزین رابینسون کروزه کرد (کامنز، ۱۹۳۴: ۳۳۶). در واقع، تشکل‌های دایر را می‌توان جایگزینی برای افراد در اقتصاد مرسوم دانست. البته نباید چنین تصور شود که وی فرد و فردیت را انکار کرده است. هرگز چنین نیست، زیرا کامنز نیز مانند سایر نهادگرایان، نه در دام فردگرایی اقتصاد ارتدوکس و نه در دام کل‌گرایی کمونیست‌ها، مارکسیست‌ها و کل‌گراها گرفتار شده است.

وی در تحلیل موضوع متوسط‌ها، او به طور تلویحی، هر چند در ابعاد وسیع‌تر موضوع - اندکی درباره این مسئله بحث می‌کند. به اعتقاد وی، خطای کمونیست‌ها این است که فرد را به کلی نادیده می‌گیرند، زیرا هر فرد را به عضوی از بخش‌های^۲ کل تقلیل می‌دهند. طبق این خطا، مارکس مفهوم قدرت اجتماعی کار^۳ را بیان کرده است. طبق این بینش، فقط افراد وجود دارند، و به اعتقاد فردگراها، علم نمی‌تواند با تخیل سروکار داشته باشد و صرفاً باید حقیقت عینی را مورد توجه قرار دهد.

در مقابل، کامنز معتقد است که: "اما افراد وجود دارند، و آن‌ها به عنوان انسان اجتماعی با قدرت^۴ وجود دارند. و این معنای مورد نظر ما از تشکل‌های دایر است. افراد به عنوان شرکت‌کنندگان در مبادلات وجود دارند" (کامنز، ۱۹۳۴: ۲۶۸). در واقع، آنچه کامنز بر آن تأکید می‌کند، شرکت افراد در مبادلات است و نه چیزی بیشتر. افراد از طریق شرکت در مبادلات یاد می‌گیرند که چگونه به عنوان عضوی از نهادها و تشکل‌های دایر عمل کنند.

نتیجه‌گیری

به طور کلی، می‌توان گفت که بینش بنیادین کامنز آن بود که افراد موجوداتی هستند که متقابلاً به هم وابسته هستند و چاره‌ای ندارند جز آنکه با همدیگر همکاری کنند. علاوه بر این، کالاها و منابع موجود، در هر زمان محدود و کمیاب هستند که این موضوع، موجب شکل‌گیری مالکیت خصوصی و نیز بروز تضاد میان منافع افراد می‌شود. در نتیجه کنش جمعی برای حل این تضادها و ایجاد هماهنگی بین منافع، یا حداقل ایجاد نظم جدید ضروری است و کنش جمعی همان نهادها هستند که باعث کنترل، آزادی و بسط کنش فردی می‌شوند. به اعتقاد کامنز، نهادها بیشتر دو نوع کلی هستند: ۱) رسوم سازمان‌نیافته؛ ۲) تشکل‌های سازمان‌یافته. تأکید کامنز بیشتر بر این تشکل‌هاست، زیرا آنها عامل تحقق

1. Averages
2. Aliquot
3. Social labor-power
4. Social man-power

سه نوع مبادله چانه‌زنی، مدیریتی و سهمیه‌بندی هستند. در چارچوب تحلیل کامنز، تولید و مصرف، یا به عبارت کلی‌تر، همه فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب این سه نوع مبادله انجام می‌شوند: اقناع یا اجبار موجود در مبادلات چانه‌زنی، دستور و متابعت موجود در مبادلات مدیریتی، برهان و استدلال موجود در مبادلات سهمیه‌بندی، در نهایت تولید و مصرف را مشخص می‌کنند. به همین دلیل است که کامنز ادعا می‌کند وقتی تشکل‌ها متوقف می‌شوند، تولید متوقف می‌گردد.

نکته آخر این است که کامنز به میزان بسیاری به ظهور و تکامل نهادهای قانونی سرمایه‌داری و توسعه روابط نیروی کار بین سرمایه‌داران و کارگران علاقه داشت. روش پژوهش وی نیز بیشتر مبتنی بر پژوهش‌های تاریخی بود. با وجود این، از دانشجویان خود می‌خواست به مشاهده زندگی اقتصادی بپردازند و پژوهش‌های میدانی انجام دهند. همچنین، بر خلاف دیدگاه‌های رادیکال و بلن، کامنز به یک برنامه اصلاح‌طلبانه پایبند بود و در ویسکانسین در بسیاری از اصلاحات رفاهی و قانون‌گذاری‌های مربوط به نیروی کار دخالت داشت. کامنز بر خلاف وبلن، مهارت‌های اجتماعی لازم برای سازماندهی یک "مکتب" مستقل و نزدیک به آرای خود را داشت، ضمن آنکه به این کار علاقه نیز داشت. وی دانشگاه ویسکانسین را در مدیسون به یک مرکز پژوهشی نهادگرا، یعنی مرکزی برای پژوهش‌های جدی در زمینه تکامل سازمان‌های اقتصادی تبدیل کرد.

منابع

الف) فارسی

وبلن، تورستین (۱۳۸۳)، نظریه طبقه مرفه؛ ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی.

ب) انگلیسی

- Chavance, B. (2009), *Institutional Economics*, Translated from the French by Francis Wells, Routledge.
- Commons, J. R. (1899), "A Sociological View of Sovereignty: I" *American Journal of Sociology*, Vol. 5, No. 1, pp. 115-.
- Commons, J. R. (1931), "Institutional Economics", *American Economic Review*, Vol.21, No. 4, pp. 648-657.
- Commons, J. R. (1934), *Institutional Economics*, The Macmillan Company.

- Commons, J. R. (1970), *The Economics of Collective Action*, The University of Wisconsin Press, Madison, Milwaukee, and London.
- Gruchy, A. G. (1948), *Modern Economic Thought: The American Contribution*, New York.
- Hamilton, D. (1986), "Technology and Institutions Are Neither" *Journal of Economic Issues*, Vol. XX, No. 2.
- Hodgson, G. M. (1998), "Evolutionary Economics" in *The Handbook of Economic Methodology*, edited by: J. B. Davis, D. W. Hands and U. Maki, Edward Elgar publishing Limited & Lansdown Place.
- Hodgson, G. M. (2004), *the Evolution of Institutional Economics; Agency, Structure and Darwinism in American Institutionalism*, Routledge.
- Hodgson, G. M. (2006), "What Are Institutions?" *Journal of Economic Issues*, Vol. XL, No. 1.
- Homan, P. T. (1932), "An Appraisal of Institutional Economics" *The American Economic Review*, Vol. 22, No. 1, pp. 10-14.
- Klein, P. G. (1999), *New Institutional Economics*, University of Georgia.
- Lawson T. (2005), "The nature of Institutional Economics", *Evol. Inst. Econ. Rev.* 2(1): 7-20
- Lowe, A. (1980). "What Is Evolutionary Economics?", *Journal of Economic Issues*, Vol. XIV, No. 2, June.
- Mitchell, Wesley C. (1910), "The Rationality of Economic Activity II", the *Journal of Political Economy*, Vol. 18, No. 3, pp. 197-216.
- Mitchell, W. C. (1924), "Commons on the Legal Foundations of Capitalism" *The American Economic Review*, Vol. 14, No. 2, 24-53.
- Mitchell, W. C. (1944), "Facts and values in Economics", *The Journal of philosophy*, Vol. 41, No. 8, pp. 212-219.
- Tilman, R. & T. Knapp (1999), "John Dewey's Unknown Critique of Marginal Utility Doctrine: Instrumentalism, Motivation, and Values" *Journal of the History of the Behavioral Sciences*, Vol. 35(4), 391-408.
- Veblen, T. B. (1898), "Why is Economics not An Evolutionary Science?", *The Quarterly Journal of Economics*, Vol. 12, No. 4, 373-397.
- Veblen, T. B. (1909), "The Limitation of Marginal Utility" the *Journal of Political Economy*, Vol. 17, No. 9, pp. 620-636.
- Wichsell, K. (1898). *The Influence of the Rate of Interest on Commodity Prices* Lecture to the stockholm Economic Association.